علی سمیع

۱۲۳/۱۲/۲۰۱۷

جنگ مورچه ها با فیل بربادگر و ستمگر

قصه ره، کوتاه کنیم!

فیلی در جنگلی که آنجا مورچه ها پادشاهی ها، قلمرو ها و سلطنت ها داشتند نماین شد. او در این جنگل گشت و گزار می کرد، از قضا در مسیر که او روزانه رفت و آمد می کرد، سوراخ های مورچه ها و سازبرگ پادشاهی ها و سلطلتن های ایشان نیز قرار داشت. هرگاه که فیل در این محل می گذشت و یا هم جهت چریدن حضور پیدا می کرد، با پاهای بزرگ و وزن بیکران خود مورچه ها را زیر پا، خانه ها و کاشانه هایشان را برباد و سلطنت هایشان را بر هم میریخت.
مورچه ها چندین بار جمع شدند، مجلس کردند، شورا های عالی ترتیب دادند، قطع نامه نوشتند، عذر نامه نوشتند، شکایت ها کردند و حتی اخطار ها به آدرس فیل نثار کردند، اما تمام کوشش های ایشان بی اثر باقی ماند. فیل بدون توجه به غل-مغال و چیغ و واویلای ایشان به رفتار شرطی شده و روزمره ی خود دوام می داد.
مورچه ها از این که از یکسو تمام دار و ندار و هستی شان را فیل برباد نموده بود و از سوی دیگر اینکه اصلا مورد توجه فیل قرار نمی گرفتند، خیلی رنج می بردند و حیران به خدای خود مانده بودند که چه چاره ی را برای بقا، پیش گیرند!
روزی مورچه ها را کاسه ی صبر لبریز گردید، راه دیگر نیافتند و به جنگ و دفاع مسلحانه در حالت آماده باش در آمدند، همه یکجا لشکر آراستند، میمنه و میسره و جناح ها را کشیدند و قوی ساختند و یکی از پهلوانان رستم ذات خود را بصفت سرلشکر تعیین نمودند.
فیل در رسید.
لشکر مورچه ها تحت فرمان روایی سرلشکر رستم ذات، به آن فیل بربادگر، یورش بردند. لشکر مورچه ها به چهار بخش تقسیم شدند و به چهار پای فیل شتافتند و به طول زمان زیاد و سوختاندن نفس های بیشمار و پی هم، تمام وجود فیل را تسخیر نمودند. مورچه ها بشکل لا انقطاع به شمشیر و نیزه و تیر زنی، بر هر گوشه ی بدن آن فیل بربادگر وارد کارزار بودند. ناگهان فیل متوجه شد که مورچه های بیشمار بر روی پوست بدن او دیده می شوند.
فیل تصمیم گرفت که خودرا از لشکر مورچه ها برهاند، از اینرو اندام خود را یکبار تکان داد. همینکه فیل اندام خود را تکان داد، لشکر مورچه ها با تمام زحمات و عرق ریزی هایشان از بالای وجود فیل بربادگر و ستمگر، بر زمین افتادند. چیزی پا و دست و چیزی دیگر هم کمر و گردن شکسته و چیزی هم جان باخته شدند.
مورچه ها دیگر از آن بیش حال و شیمه و زور و اندیشه برای حمله ی دوباره نداشتند و لشکر آراسته ی ایشان کاملا متلاشی و پراگنده شده بود، در عین حال به اصل مسئله و ضعف خویش در برابر فیل بربادگر نیز پی برده بودند.
بعد از این باخت نافرجام همه ی شان در نا امیدی و یاس قرار گرفته بودند، حتی برای برگشت به خانه و کاشانه هم برایشان توانایی و شیمه و امید نمانده بود.
به ناگهانی دیدند که سرلشکر رستم ذات هنوز هم صلاح بر زمین نگذاشته، بر زمین هم نی افتاده بل در گلوی فیل بربادگر آویزان است.
با دیدن این حالت، رمق حیات بر وجود مرده مانند شان دمیده شد، امید دور فرار کرده، دوباره به دل هایشان برگشت و برق توانایی و جسارت بر دیدگانشان روشن شد .
همه امید بستند، به حمایت سرلشکر رستم ذات خود تجمع نمودند و به امید کامیابی و سرافرازی در جنگ، همه به یک آواز فریاد زیرین را کشیدند:
سر لششششششکککککررررررررر!
ماااااااااا حمایت می کنیییییییییییییییییم!

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پتهله موږ سره اړيکه ټينګه کړئmaqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

خَفکش کووووووووووووووووووووووو!

نوت: هرنوع برداشت سیاسی از این نوشته منتفی می باشد!

محصل دور دوکتورا در رشته ی اقتصاد جهانی در پوهنتون کوروینوس بوداپست – هنگری

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پتهله مونږ سره اړیکه ټینګه کړئmaqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکي په ځیر و لولـئ